

جامعه شناسی انقلاب فلسطین

قسمت دوم
دیماه ۱۳۸۳ (ژانویه ۲۰۰۵)

نادر وهایی، پژوهشگر
جامعه شناسی سیاسی
GVNADER@aol.com

مرکز مطالعات مهاجرین ایرانی در پاریس،
گروه محققین (دانشگاه نانتر)

فاز سوم، فاز حاکمیت "اندیشه ترور"
"برین تن" معتقد است مدره ها به این دلیل که توان اعمال اتوریته یک دولت قوی را ندارند، مدتی پس از آنکه شور و هیجان فاز اول انقلاب فروکش کرد، زمینه های اجتماعی یک "مردانهین" به طور روانشناسانه در میان توده های مردم رفته رفته پدیدار می گردد. آنها از بی نظمی و هرج و مرج خسته می شوند. مردم عادی در قضاوت های خود بسیار پراگماتیک عمل می کنند. در عمل می بینند که نه تنها قول های داده شده تحقق نیافته است بلکه، امنیت شغلی و فردی آنها نیز مورد تهدید واقع شده است. در نتیجه، ایجاد امنیت "سرکوبگرانه" از اولویت درجه یک برخوردار می شود. به طور طنزآمیزی در این فاز، انقلابها با یک جنگ نظر می که از بیرون به آنها تحمیل می شود مواجه می شوند که به طور مضاعف توجه افکار عمومی را از مسایل و مشکلات درونی به سمت دشمن بیرونی سوق می دهد. هرزرفتن نیروها به سمت یک عامل بیرونی، باعث می شود که انقلاب نیروی اجتماعی خود را از دست بدهد و به سوی خود بازگردد. در این هنگام لحظه های درام آن فرا می رسد و این مرحله ای است که همه از آن وحشت دارند یعنی: انقلاب فرزندان خویش را می بلعد.

آنگاه دوران "صدانقلاب" فرا می رسد که انقلاب را می خورد و عامه مردم که برای پیروزی انقلاب با همه جرات و شهامت، رنج های بسیار کشیده اند را دوباره تحت حکومت "طبقات حاکم" قرار می دهد. با چند مثال از انقلاب های گوناگون، فرآیند این فاز را از نزدیک مورد بررسی قرار می دهیم.

انقلاب کبیرفرانسه پس از مرگ میرابو، یکی از رهبران اعتدالی در سال ۱۷۹۱ و به دنبال حمله کمون پاریس در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ به کاخ پادشاه وقت، لویی شانزدهم و زندانی نمودن وی، وارد فاز خونریزی و ترور شد. در سپتامبر همان سال، حدود ۱۰۰۰ نفر محکوم به اعدام شدند که به سپتامبر سیاه معروف گشت. (۱۳) یک سال بعد، در سپتامبر ۱۷۹۳، قانون مهمی به نام "قانون مظنونان" به تصویب رسید. براساس

این قانون، هرکس که مورد سووژن قرار می گرفت، امنیتی نداشت. به این ترتیب، دوران ترور آغاز گشت. "روبسییر"، یکی از مشهورترین مردان انقلاب و رهبر ژاکوبینها، عملاً در آن دوران دیکتاتور کنوانسیون شمرده می شد. او تقریباً مظهر ترور شده بود و همه از ترس او بر خود می لرزیدند. سرانجام کنوانسیون که با بردباری بسیار از او پیروی می کرد، از او رو گرداند و روبسییر را یک مستبد ظالم و جبار نامید و در نهایت به زندگی او پایان داد.

انقلاب اکتبر روسیه پس از روی کار آمدن استالین، از سال ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰، وارد فاز تسویه حسابها و ایجاد تبعیدگاه های سیاسی و اردوگاه های کار اجباری و گولاگ گردید. انحصارطلبی، حذف مخالفین و ایجاد نهادهای سرکوب از ابتدای روی کار آمدن لنین ایجاد شده بود. ابداع استالین این بود که انحصارطلبی و ترور را به درون حزب کشاند و از سال ۱۹۳۴ به بعد، تقریباً از اعضای قدیمی حزب دیگر کسی در ارگان های رسمی آن باقی نماند و همه تصفیه شدند. این دوران تا مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف ادامه داشته است.

در تاریخ معاصر ایران، جامعه ایران دوبار در معرض تحول انقلابی قرار گرفت ولی هردو بار خالقین و پیشگامان انقلاب به قربانگاه رفتند و انقلاب بر سر انقلابیون خراب شد. انقلاب مشروطه در ایران پس از ۱۶ سال زیگزگ، با صعود رضاخان میرپنج به سرداری سپه، نمونه بارزی از استحاله انقلاب مشروطه است. جامی در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" در این باره چنین می نویسد:

"کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی که برخی آن را انقلاب سفید نام نهادند، مقدمه اسف انگیز وضع نوینی بود در تاریخ چندین هزار ساله ایران که حوادث مهمی ایجاد کرد و منتهی به اختناق تدریجی و انقلاب خونین گردید که بر اثر آن مردان پاک سرشت و آزادیخواه ایران را در کام اژدهای ارتجاع و بیداد نابود ساخت." (۱۴)

انقلاب ضد سلطنتی ۱۳۵۷، پس از حدود ۲ سال و نیم با برکناری ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور قانونی و نیز به رگبار بستن مردم در تظاهرات آرام ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، به حمایت از وی وارد فاز شد که کسی گمان نمی برد. تا سال ۱۳۶۳، هر نیم ساعت یک نفر اعدام شده بود. این نخستین بار در تاریخ معاصر ایران است که با ابعاد بالایی اعدام سیاسی در این سطح مواجه می شویم. خمینی اولین مرجع تشیع است که در نقش قاضی شرع، با توسل به فتوای مذهبی، فرمان قتل و عام مخالفین سیاسی خود را صادر کرد.

با توجه به جنبه های منفی انقلاب های فوق نباید به گرایش فکری دوم -

روزیونیسم چپ - که در ابتدای این پژوهش از آن صحبت کردیم، حق داد که نسبت به انقلاب فلسطین هم با بدبینی و تردید بنگرند؟ آیا نمی توان نتیجه گرفت که انقلاب فلسطین هم به طریق اولی، وارد چنین فازی خواهد شد؟ پاسخ مثبت به این سوال در چارچوب یک پروسه تبیین فلسفی قرار می گیرد که در حال حاضر با مجموعه اطلاعات و عناصری که در اختیار داریم، صدور چنین حکمی خارج از کادر جامعه شناسی به شمار می رود. به ویژه آنکه عرفات سنتی از خود به جا گذاشت که بعید بنظر می رسد در کوتاه مدت تکرار آن متصور باشد. عرفات در خلال حاکمیت ده سال و چهارماه و ده روزه خویش، با وجود انتقادات ذکر شده، تا آنجایی که به پلورالیسم سیاسی، به توان تحمل و بردباری نسبت به مخالفین سیاسی و بالاخره تا آنجایی که به حل و فصل صورانه تضادهای درون خلقی مربوط می شود، اگر نخواهیم بگوئیم که یک کارنامه سفید و کم لکه، دست کم نقاط تاریک بسیار اندکی از خود به جا گذاشت.

عرفات ضمن دفاع از وجه فرهنگی اسلام (۱۵) به عنوان یک مذهب ضد ظلم و مترقی، تلاش نمود از آرمانی دفاع کند که مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در صلح و صفا زندگی کنند. او ضمن حضور در نماز جمعه مسلمانان و با شرکت در مراسم سالانه تولد عیسی مسیح در کلیسای بیت اللحم و همچنین دیدار با تعدادی از خاخام های یهودی، در عمل تلاش می نمود که بانگشت گذاشتن بر جنبه های مشترک سه مذهب یکتاپرست، بر وجه ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی مبارزه خود وفادار بماند و به هیچ وجه وارد وادی "ضد یهودی" نگردد.

اومعتقد بود که راه حل بحران در نهایت از کانال یک دولت دمکراتیک که حقوق مذاهب گوناگون را به رسمیت بشناسد، می گذرد. بردباری وی در مورد درگرنمایشان و حتی انعطاف نسبت به گروه های فلسطینی "رادیکال"، موجب گردید که عرفات با مارک تروریست به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر، نشانه گذاری شود. گناه بزرگ عرفات به زعم حکام اسرائیل این بود که از او می خواستند به نام مبارزه با تروریسم، مقاومت انتفاضه را سرکوب کند اما او به هیچ وجه قبول نکرد فلسطینیها را مقابل فلسطینیها قرار دهد. وی حاضر به ایقاعی نقش "گلانتز و ژاندارم ویژه" آمریکا در سرکوب حماس و جهاد اسلامی نشد. عرفات بهای این موضع اصولی را بسیار سنگین پرداخت.

وی از ۳ دسامبر ۲۰۰۱ تا ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴ که ستاد خود را جهت معالجه به پاریس ترک کرد، به مدت ۲ سال و ۱۰ ماه و ۲۶ روز در مقر فرماندهی خویش تحت نظر ارتش اسرائیل در بازداشت

بسر می برد. (۱۶) سوال این است، دولت اسرائیل به چه حقی عرفات را در ستادش زیر نظر قرار داد؟ وی از حداقل حقوق صنفی (هوا، نور، غذا و رسیدگی درمانی مکفی)، ارتباطی و لجستیکی که شایسته یک انسان باشد، محروم بود. تشکیلات خود مختار فلسطین، از جانب تمامی دولتهای جهان و شخص عرفات به عنوان نماینده مشروع و قانونی این دولت به رسمیت شناخته شده بود ولی با وجود این، اسرائیل سیاست "قرنطینه کردن" عرفات را به راحتی و برخلاف تمامی نرملهای بین المللی به پیش برد. به راستی چگونه می توان به حریم فردی، سیاسی و حقوقی یک تشکیلات به رسمیت شناخته شده و مشروع تجاوز کرد و افکار عمومی جهان و سایر دولتها نسبت به آن سکوت پیشه کنند و بی تفاوت از کنار آن رد شوند؟ پاسخ به این سوال - تا آنجا که محدودیت های این مقاله اجازه می دهد - به دکتربینی مربوط می شود که پس از روی کار آمدن جرج بوش، بر جهان حاکم شده است.

"جیمز پتراز" (James Pitraz)، استاد جامعه شناسی دانشگاه ایالتی نیویورک، طی مقاله ای به تحلیل این دکتربینی می پردازد: (۱۷)

"نگاهی اجمالی به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حکایت از نوعی بازنگری تزهایی پیشین توسط امپریالیسم آمریکا دارد. امپراطوری ۲۰ نفره ای که کنترل کاخ سفید را به دست دارند، پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، خود را برای هرگونه اقدام نظامی، مختار دانسته و به تمامی نرملهای بین المللی پشت پا زده اند. از جهات گوناگون می بینیم که جرج بوش پسر، همان خط سیر دوران ریاست جمهوری پدرش را دنبال می کند. ولی عملیات ۱۱ سپتامبر، هم به طور کمی و هم به طور کیفی، آمریکا را هارتر نمود تا به بهانه مبارزه با تروریسم، به تجاوزات خود در کشورهای پیرامونی مشروعیت بخشد. در چارچوب خط اول، ۱۱ سپتامبر، نقطه آغازی برای نسخه دوم نظم نوین جهانی بود و البته با مجموعه درسهای لازمی که از شکست نسخه نظم نوین جهانی آموخته شد. نخستین درسی که حکام کاخ سفید آموخته اند این است که ساختار امپراطوری نمی تواند بر اساس تصمیم گیری مشترک با متحدین اروپایی و آسیایی شکل گیرد. تصمیم گیری مشترک، سرعت واکنش آنها را در حمله به کانونهایی که با "ها رمونی" امپریالیسم سرسازگاری ندارند، کند می کند.

دوم، امپراطوری جهانی نیاز به جنگهای دایمی و بدون محدودیتهای زمانی و مکانی دارد که می باید به

بقیه در صفحه ۱۴